چون هدف دستگیری و هدایت از انسان است، این هماهنگی باید در اوج باشد

کشف این ارتباط ها، هدف نگاه متدبرانه است

پاسخ به شبهات معاد، توصیف معاد آنگونه که هست

بسم الله الرحمن الرحیم

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ(1)

الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُواْ عَلىَ النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ(2)

وَ إِذَا كاَلُوهُمْ أَو وَّزَنُوهُمْ يخُْسِرُونَ(3)

أَ لَا يَظُنُّ أُوْلَئكَ أَنهَُّم مَّبْعُوثُونَ(4)

لِيَوْمٍ عَظِيمٍ(5)

يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبّ‏ِ الْعَالَمِينَ(6)

كلاََّ إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِى سِجِّينٍ(7)

وَ مَا أَدْرَئكَ مَا سجِِّينٌ(8)

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ(9)

وَيْلٌ يَوْمَئذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ(10)

الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ(11)

وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ إِلَّا كلُ‏ُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ(12)

إِذَا تُتْلىَ‏ عَلَيْهِ ءَايَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ(13)

كلاََّ بَلْ رَانَ عَلىَ‏ قُلُوبهِِم مَّا كاَنُواْ يَكْسِبُونَ(14)

كلاََّ إِنهَُّمْ عَن رَّبهِِّمْ يَوْمَئذٍ لمََّحْجُوبُونَ(15)

ثمُ‏َّ إِنهَُّمْ لَصَالُواْ الجَْحِيمِ(16)

ثمُ‏َّ يُقَالُ هَاذَا الَّذِى كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ(17)

كلاََّ إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِى عِلِّيِّينَ(18)

وَ مَا أَدْرَئكَ مَا عِلِّيُّونَ(19)

كِتَابٌ مَّرْقُومٌ(20)

يَشهَْدُهُ المُْقَرَّبُونَ(21)

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِى نَعِيمٍ(22)

عَلىَ الْأَرَائكِ يَنظُرُونَ(23)

تَعْرِفُ فىِ وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ(24)

يُسْقَوْنَ مِن رَّحِيقٍ مَّخْتُومٍ(25)

خِتَمُهُ مِسْكٌ وَ فىِ ذَالِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ(26)

وَ مِزَاجُهُ مِن تَسْنِيمٍ(27)

عَيْنًا يَشْرَبُ بهَِا الْمُقَرَّبُونَ(28)

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُواْ كاَنُواْ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ يَضْحَكُونَ(29)

وَ إِذَا مَرُّواْ بهِِمْ يَتَغَامَزُونَ(30)

وَ إِذَا انقَلَبُواْ إِلىَ أَهْلِهِمُ انقَلَبُواْ فَكِهِينَ(31)

وَ إِذَا رَأَوْهُمْ قَالُواْ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُّونَ(32)

وَ مَا أُرْسِلُواْ عَلَيهِْمْ حَافِظِينَ(33)

فَالْيَوْمَ الَّذِينَ ءَامَنُواْ مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ(34)

عَلىَ الْأَرَائكِ يَنظُرُونَ(35)

هَلْ ثُوِّبَ الْكُفَّارُ مَا كاَنُواْ يَفْعَلُونَ(36)

وای بر تطفیف کنندگان

تطفیف یعنی کم گذاشتن و ناقص کردن

این کم گذاشتن و ناقص گذاشتن، اختصاص به باب خرید و فروش ندارد. هر کم گذاشتن و ناقص گذاشتنی در روابط متقابل انسان؛ چه از سنخ پدر و فرزندی، چه امت و رهبری، چه ازدواج، چه معامله، چه...

(مادامی که توسعه ی معنایی در مورد قرآن جا و راه داشته باشد، ارجح است نسبت به منحصر کردن. و الا اثر گذاری آن کامل نمیشود)

مادامیکه کیل می کنند بر مردم، کامل این کار را انجام می دهند

ولی وقتی اینها را کیل میکنی یا وزن می کنی، کم می گذارند (وقتی میخواهد حقی را استیفا کند، کیل میکند که کامل بگیرد. اما وقتی خودش در مقام دهنده ی حق بر می آید، کم میگذارد)

سوال: کالوهم او وزنوهم چرا؟ مگه خودشون رو کیل و وزن میکنند؟

آیا ظن ندارند ایشان، که همانا ایشان برانگیخته شوندگانند؟

الا یظن چرا گمان معنا شده؟ ظن در موارد معنایی، هم قطع معنا میشود و هم گمان؛ ولی مورد استعمال متفاوت است. اینجا خدا میخواهد در مقام توبیخ باشد: آیا احتمال و گمانش را هم نمیدهند؟ (این سیاق است که میفهماند ظن به چه معنایی باید باشد)

برای روزی بزرگ

روزی که برمیخیزند و قیام میکنند مردم برای پروردگار عالمیان

کلا، همانا کتاب فجار (کسی که از چهارچوب خارج شده/ کتاب هم به معنی چیز مکتوب است) همانا چیزی که برای فجار نوشته شده است (مراد صرفاً نوشته شدن روی کاغذ و قلم نیست؛ بلکه حتمی شدن و مقرر شدن است) آن سرنوشت حتمی فجار، در زندان است.

و چه میدانی که زندان چیست

نوشته شده ای حتمی و رقم خورده است

وای در آن روز بر تکذیب کنندگان

سوال: آیا کلا، ادامه ی سیاق قبلی است یا شروع سیاق جدید

جواب: اصل آنچه سیاق های سوره را به ما میشناساند، سیر مفهومی آیات است. مادامی که سیر مفهومی جدید آغاز شود، سیاق جدید آغاز شده. این سیر مفهومی جدید باید در یک نگاه مستقل بررسی شود.

حالا باید دنبال این باشیم که چه قراینی نشان میدهد که سیر مفهومی شروع شده یا نه، ادامه ست. گفتیم کلا نشان میدهد که سیر مفهومی ادامه دارد.

در نحو، در مورد حروف عاطفه و ادوات ارتباط، میگوییم مثلا واو یا عاطفه است یا استینافیه است. خود عاطفه را بر دو قسم میدانند: عاطفه ی مفرد به مفرد، یا عاطفه ی جمله به جمله (دیگر عاطفه ی پاراگراف به پاراگراف نداریم)

اما بین تکه سخنی که با واو استینافیه آغاز شده با تکه سخنی که با واو استینافیه آغاز نشده تفاوت است!

در واقع داره عطف میشود، مجموعا، به عنوان مجموعه سخن، به مجموعه سخن قبلی. ما بهش میگیم «عاطفه قطعه سخن به ماقبل»

گاهی واو می آید اما تکه جمله ی مابعد، استحقاق ارتباط به تکه جمله ی ماقبل را ندارد. پس باید به کل محتوا نگاه کنیم.

حالا، کلا هم یکی از ادوات ارتباطی است. این سوف تعلمون، چه اتفاقی داره در موردش می افتد؟ با این کلا، تکاثر را ردع می کند. در واقع کلا شده است یکی از ادوات ارتباط بین دو جمله (و نه دو قطعه سخن)

در مقام: این ان کتاب الفجار لفی سجین با کلا، داره به یوم یقوم الناس لرب العالمین؟ این دو جمله با هم سنخیتی ندارند. پس این ان کتاب الفجار لفی سجین نسبت به مجموعه ی ماقبل است. حالا که شد مجموعه، میشه سیر مفهومی مستقل و جدید که قابل بررسی است. باید این مجموعه را مستقلا بررسی کنیم و چگونه با مجموعه ی ماقبل ارتباط برقرار می کند.

همین قواعد و ریزفنون است که دست متدبر را در شناخت سوره های قرآن کریم باز می کند. و لازمه ی کشف این قواعد این است که متدبر، ذهن خود را نبندد. (یکی از دلایل ردّ سراغ شان نزول رفتن قبل از تدبر این است که به ذهنش چهارچوب محتوایی میدهد. که در این حال، به همانی میرسد که قبلی ها رسیده اند. بنابراین تحولی ایجاد نمیشود!)

ادامه ی ترجمه:

و تکذیب نمی کند یوم الدین را

مگر هر انسان متجاوز گنهکار

کلا در آیه ی 14، رابط بین دو جمله است و نه دو مجموعه

قرآن افسانه های پیشینیان نیست بلکه بر قلب های آنها زنگار بسته است.

کتاب ابرار در علیین (جایگاه های بلندمرتبه) است

اگر در چهره شان نگاه کنی، میتوانی خرمی و نشاط متنعم شدن را در چهره هاشان ببینی

تنافس، مسابقه ای است که کسانی که میخواهند در آن به نتیجه برسند، نفس نفس میزنند.

تنسیم چیست؟ چشمه ای است که اختصاص به مقربون دارد. یه خرده هم به ابرار میدهند که قاطی شرابشان بکنند!

از آیه 29، شروع سیر مفهومی جدید است در رابطه ی بین مجرمان و مومنان در دنیاست.

* فکهین یعنی شادمان
* فکهین یعنی کسی که فکاهی میسازد (از رفتاری که برعلیه مومنی و در تحقیر و تمسخر انجام داده است، جک میسازد و بعد تعریف میکند)

و اذا راوهم قالوا ان هولاء لضالون: منظور از گمراهی، گمراهی از راه و رسم زندگی است و نه گمراهی از هدایت

و ما ارسلوا علیهم حافظین: خدا میگه به توچه!

سوره مطففین سه سیاق دارد:

* 1-6
* 7-28
* 29-36

بررسی سیاق اول:

 اذا کتالوا علی الناس یستوفون

ویل للمطففین الذین الا یظن اولئک انهم مبعوثون/لیوم عظیم/یوم...

 و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون

شروع کلام با تهدید است. وای بر کم گزاران. اولا همینجا باید فضای سخن را تشخیص دهیم. از همین شروع با مطففین، یک رکن فضا مشخص میشود: اینکه معضلی هست در اجتماع به نام کم گزاری. بعد مراد خودش از کم گزاری را تعریف می کند. اذا کتالوا چه چیزی را؟ نمیگوید.

پای احقاق حق که برسد، یه قدم هم عقب نمیروند از حق خودشان؛ اما پای ادای حقوق به دیگران که به میان آید، کم میگذارند.

چرا نگفت اذا کتالوا او وزنوا علی الناس؟ خدا، در این کالوهم حرف دارد. در اذا کتالوا، مفعول را مشخص نکرده اما در اذا کالوهم مفعول مشخص کرده. و این مفعول را مشخص نمیکند مگر با وزنوهم

وقتی خودش را وزن میکنی که چقدر می ارزد، یخسرون. یعنی وقتی میخواهی ادای حقوق کنی، نه اینکه داری جنسی را میکِشی؛ بدان که داری وزن خودت را اعلام می کنی. با کم گذاشتن، خودت را بی وزن و بی مقدار کرده ای

بعد از آنتراکت

خداوند رمزی مطرح میکند در مقام حل کردن تطفیف. این معضل همه ی جوامع بشری است. خاصیت بشر است که در ادای حقوق خود ممکن است کم کاری کند، اما حق خودش را از دیگران استیفا کند. جوامع بشری دیگر، یا فکری برای این قضیه نکرده اند و پر از هرج و مرج است اما چطور خواسته اند این مشکل را حل کنند؟ با نظارت انسانی. همه جا بازرس و دوربین قرار داده اند. لذا مردم از ترس عاقبت دنیوی خود هم که شده، خود را ملزم به رعایت حقوق می کنند.

گاهی این معضل تطفیف را با برقراری نظارت انسانی حل میکنیم اما این روش بقائش به بقاء نظارت است، ارزشی هم ندارد چون تحقیر ارزش انسانی است که او را با ترساندن از انسان دیگری، ملزم به انجام کاری کنید. اینکه تا چوب بالاسرش نباشه کاری نمی کنه، یعنی گوسفند است!

خدا نمیخواهد این انسان را در دنیا، مجبور به جبر انسانی کند. اگر هدفش جبر بود، خدا بهتر بلد بود انسان را مجبور کند! خدا به انسان اختیار داده است و خیلی زشت است که این اختیار، محدود به جبر انسان دیگری شود. لذا خدا راه حلی برای حل معضل تطفیف قرار داده است.

الا یظن اولئک انهم مبعوثون، حتی احتمالش را هم نمیدهند که قرار است یک روزی برانگیخته شوند!؟ گویا میخواهد بگوید که احتمال این قضیه هم برای بازداری از تطفیف کفایت می کند. (محتمَل بزرگ است)

خداوند، سیستم نظارت الهی را جایگزین می کند. رمزش چیست؟ باور به معاد.

با باور به معاد، ناخودآگاه فرد از تطفیف بازداشته میشود. هم حقوق الهی دیگران را رعایت میکند، هم مالی دیگران و هم حقوق معنوی دیگران را و هم حق الله، هم حق پدر، همسر، رهبر،... چرا؟ چون معتقد است انا ابعث. کِی؟ لیوم عظیم، یوم یقوم الناس لرب العالمین.

در این سیاق، مطففین را تهدید کرد به اینکه بدانید آنچه رفتار میکنید در استیفای حقوق خود و تضییع حقوق دیگران را باید روزی در محضر رب العالمین پاسخگو باشد.

سیاق دوم، ضمن شرح وقایعی که قرار است در آن روز اتفاق بیفتد، عامل بازدارنده از تطفیف را تقویت میکند.

در قالب دو گروه فجار و ابرار، بحث را ادامه میدهد. (قبلش داشتیم مطففین و غیر مطففین. حالا شدن فجار و ابرار. حکمت این تعبیر چیست؟ گاهی تفاوت تعبیر در عرض اتفاق می افتد. مثلا اسم گروهی را میگذارد شاکر و در جای دیگر میگذارد ابرار. مانند سوره انسان.)

ممکن است کسی مطفف موندن را یک جنبه از جنبه های فجور بداند. اما در سیاق دوم، اسم همین گروه را فجار میگذارد. گویا میخواهد بگوید که همین تطفیف است که عاقبتش فجاری است که در قرآن مطرح کرده ام. یعنی بحث خاص را در گام دوم، عام میکند تا عذاب هایی که برای فجار گفته، برای مطفف هم بار شود.

کلا انّ کتاب الفجار لفی سجین و ما ادراک ما سجین کتاب مرقوم ویل یومئذ للمکذبین

همانا کتاب فجار، در سجین است. آن سرنوشت حتمی و نوشته شده ی فجار، در زندان است.

سجین، مبالغه در سِجن است. خیلی زندان شدن زندان چگونه اتفاق می افتد؟ وقتی حالت دربند بودن و قید داشتن آن افزایش پیدا کند.

و کی میتواند بفهمد سجین چیست؟

سرنوشت فجار، در زندان بودن است.

گاهی ذهن اینطور پیش میرود که کسی کارهایی میکند و قرار یه روزی بندازنش توی زندان. تعبیر بالاتر این است که از همین الان در زندان است. حالا گاهی میفهمد در زندان است الان، گاهی بعدا می فهمد.

فهمیدی این سجین چیست؟ یک سرنوشت حتمی رقم خورده در همین مسیری که حضور دارد. حقیقت این است که او قرار است همانجا عذاب شود، اما این تعبیر، قوت سجین را بالاتر می برد و همین الان زندان را برای او به تصویر میکشد.

جایی که خدا میخواهد عجز و ناتوانی مخاطب را در درک عظمت یک عذاب نشان دهد، از کلمه ی «ویل» استفاده میکند.

ویل یومئذ للمکذبین

هر فجوری ریشه در یک باوری دارد. چه شد او فاجر شد؟ به چه خیال واهی ای فاجر شد؟ چه حقیقتی را تکذیب کرد که فاجر شد؟ ما، غافلیم از این حقیقت که تطفیف برابر با تکذیب است و برابر با فجور.

وای در آن روز بر مکذبان که هرچه میکشم از سر تکذیب است. چیست آن تکذیب؟

الذین یکذبون یوم الدین؛ چون روز جزا را تکذیب کرده است، اهل فجور شده است.

روز جزا را چه کسی تکذیب میکند؟ (گویا میخواهد یک مرحله برگردد عقب. گویا میخواهد بگوید طبیعت انسان این نیست که روز جزا را تکذیب کند.) چطور شد که تکذیب کرد؟ و ما یکذب به الّا کل معتد اثیم

ما بحثمان سر فجوری بود که ریشه در تکذیب داشت. حالا میگوید این تکذیب در دو چیز ریشه دارد: معتد اثیم

نقطه ی فجور یعنی نقطه ای که وقتی بهش نگاه می کنی، با هیچ چهارچوب الهی هماهنگی ندارد. اصلا متلاشی شده است. و این متلاشی شدن ریشه در تکذیب دارد. چطور کارش به تکذیب رسید؟ چون اهل اعتداء و گناه بود. چون اهل تجاوز از حق بود. چون اهل راحت گناه کردن به خاطر رها شدن از بندها و چهارچوب ها بود. لذا تکذیب کرد، لذا شد فجور. یعنی این باور و عمل، متضاعفاً داره پیش میره. لذا دو منشاء عملی مطرح میکند و یک ریشه ی اعتقادی.

اگر امروز می بینی میل به تجاوز و گناه داری، بدان بعد از یک مدت مکذب خواهی شد روز جزا را.

خدا از نقطه ی انتهایی شروع می کند تا به ابتدا برسد.

حالا چطور کسی معتد اثیم میشود؟ اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین؛ یعنی راه را برای نفوذ هر باوری هم بر خود بسته است.

این «قال»، حتما به معنای قول زمانی نیست. بلکه یک قائل شدن دارد. آنچه انسان آنچه خدا میگوید را از خود دور ببیند، همان اساطیر الاولین دانستن قرآن است. (افسانه، یعنی آنچه از واقعیت های زندگی دور است)

کلّا، فکر کردی! بل ران علی قلوبهم؛ بلکه قلب های ایشان زنگار گرفته که این حقایق را افسانه تلقی می کنند. چی روی قلبشان زنگار شده؟ ما کانوا یکسبون

اول از عذاب سخن گفت که اینها در سجین خواهند بود. حالا حسرتبار بودن این عذاب را توصیف میکند. در شرایطی که نیاز به ربی دارد که دست او را بگیرد و به او لطف بکند، اما اون روز ایشان از ربشان محجوبند و در حجابند. از رحمت رب خود محجورند: کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون

ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون: این همان چیزی است که تکذیبش میکردید؛ حالا دریافتش کردید.

گام دوم، باید ایجاد رغبت کند (یکی از مراحل دعوت):

عیناً اسلوب ماقبل را تکرار میکند. علت چیست؟ هدف بلاغی آن همین زیبایی و هم آهنگی است. اما هدف معنوی: دقیقا در همان لحظاتی که فجار در چنین شرایطی هستند، درست در همان لحظات، ابرار در چنین شرایطی هستند. این دوراهی، خیلی تحریک کننده است: یا عذاب میشوی، یا پاداش میگیری.

کلّا ان کتاب الابرار لفی علیین و ما ادراک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون

سرنوشت ابرار این است که در بلندترین جایگاه ها حضور دارند. یک سرنوشت حتمی و غیرقابل تغییر برای ابرار است.

یشهده المقربون؛ این جایگاه رفیع را که گفتم علیین است، یک سری مقربینی دارند مشاهده میکند. برای شاهد بودن باید بر آن احاطه داشت از بالا (این ایجاد انگیزه را طبقاتی میکند. یعنی اگر کسی ابرار هم هست، به موقعیت کنونی خود راضی نباشد!)

ان الابرار لفی نعیم؛ نعیم با نعمت چه فرقی دارد؟ نعیم به نعمت ثابت و پایدار گفته میشود. نعمت ممکن است گاهی باشد و گاهی نباشد ولی نعیم به نعمت ثابت و همیشگی میگویند.

بعد از آنتراکت

ان الابرار لفی نعیم

علی الارائک ینظرون

این بر تخت ها نشستنی که هست، صرف نشستن نیست. ارائک کنایه از مقام حکمرانی آنهاست. بر اریکه نشینی، بحثش بر سر جایگاه معنوی و قدرت و تسلط معنوی ایشان است.

تعرف فی وجوههم نضره النعیم

یسقون من رحیق مختوم

از یک شراب سر به مُهر به آنان می نوشانند. سر به مهری، کنایه از دست نخورده بودن آن است. ناب بودن آن است.

ختامه مسک

مُهرش از جنس مشک خوشبوست

فلیتنافس المتنافسون، یه نعمتی گذاشتم که جا داره برای به دست آوردنش حالا حالاها مسابقه دهند

و مزاجه من تسنیم

یه خرده در این رحیق مختوم آنها، تسنیم می ریزیم تا نعمت آنها کمی شبیه نعمت مقربون شود.

با همین یک جمله، دو مفهوم را میرساند:

* وقتی جایگاه ابرار اینقدر بلند بود، اما یک ذره از تسنیم بهره دارند؛ پس ببین جایگاه مقربون دیگر چگونه است!
* چون نعمات بهشتی جلوه ای از رفتارهای زمینی است، پس این قاطی شدن مقداری از نعمت آنها در شراب اینها، حکایتی از ارتباطشان با هم روی زمین دارد. روی زمین هدفشان این بود که خودشان را به الگویی به نام مقربون نزدیک کنند و ذره ای از رفتار آنها را در وجود خود متجلی کنند.

سیاق دوم، دو تا کلّا داشت (کلّای اول: اگر تطفیف کنی میشی فاجر. کلّای دوم: اگر تطفیف کنی، به ابرار نمیرسی)

سیاق سوم، به بحث تتمه میزند برای برطرف کردن اثرهای اجتماعیه تطفیف:

شما یا تصمیم میگیری مطفف باشی یا تصمیم میگیری جزو ابرار باشی. اما همه چیز به تصمیم شما برنمیگرده. بستگی دارد جامعه ی شما چگونه به شما نظر کند و رفتار کند. ویژگی اهل تطفیف این است که برای اشاعه ی فرهنگ مطففانه ی خود و باقی ماندن راه و آزادی در مسیر تطفیف خود، باید غیرمطففین را به انزوا بکشاند. اصلا بقای حیات آنها به این است که در جامعه ای زندگی کنند که طرز فکر جامعه به سمتی سوق داده شود که اگر کسی اهل تطفیف نبود انگشت نما شود. لذا خجالت میکشد حقوق بندگان خدا را رعایت کند اما اگر برعکس باشد، خجل است که دروغ میگوید و روزه نمیگیرد و ...

ان الذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون

مجرمان به مومنان می خندیدند. کجا؟ در دنیا

دوباره تعبیر را عوض میکند: مجرمین و مومنین

مجرم کیست و با فاجر چه فرقی دارد؟ از نظر رفتاری یکسان است اما نقطه ی ارتباطی آنها متفاوت است. در ارتباط با خدا، فاجر است و در ارتباط با مردم، مجرم.

و اذا مرّوا بهم یتغامزون

نه تنها خودش گناه میکند، بلکه میخواهد فضا را هم برای گناه آماده نگه دارد.

وقتی از کنارشان رد میشوند (از کنار مومنین) شروع به مسخره کردن می کنند.

و اذا انقلبوا الی اهلهم انقلبوا فکهین

تازه همینجا هم رها نمی کنند. وقتی میان اهل خود برمیگردند، فکاهی میسازند تا تقیدات مذهبی را بی ارزش کنند.

و اذا راوهم قالوا ان هولاء لضالون

میگن: اینا دیگه چقدر عقب مونده و گمراهن! راه و چاه زندگی رو بلد نیستن! توی زندگی باید گرگ باشی و بچاپی! و الا کلاهت پس معرکه ست!

اولین جواب دم دستی که خدا میدهد قبل از جواب اصلی: ما ارسلوا علیهم حافظین؛ به شما هیچ ربطی ندارد. مگر من شما را محافظ این مومنین فرستادم که بخواهید حکم کنید اینها عقب مونده هستند یا نه!

فالیوم، اما امروز، الذین آمنوا من الکفار یضحکون؛ شصت سال این خندیدن را تحمل کنید تا روزی که شما به کفار بخندید. (دلشون هم نمیسوزه، چون کسیکه در آتش میسوزه، حجت بر او تمام شده بود)

ارائک در سیاق قبل را باز میکند: علی الارائک ینظرون؛ روی تخت ها نشسته اند و کفار را نگاه می کنند و میخندند.

هل ثوّب الکفار ماکانوا یفعلون؛ آیا به آن چیزی که میخواستند رسیدند.

هدف سوره: برچیدن تطفیف و ایجاد انگیزه نسبت به عاقبت تطفیف نکردن